

الباب العاشر من الواحد الثالث في ان ما في تلك الآية...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب العاشر من الواحد الثالث في ان ما في تلك الآية في الاية الاولى شهد الله الى قول الله عز وجل قديرا.

ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افتده که مقام ظهور اسماء الله هست و از برای او حدی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوی و دنوی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام روح متمص بقمیص حد میگردد و الا در مقام افتده لا یری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد انا کل له عابدون

اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - که مقام تعین مشیت آن ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیئیت هم رسانده چه از حق و چه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از باء "بسم الله" ظاهر میشود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق شده و مراد از آیه که کل در او است او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه و او است باء "بسم الله" در تکوین که این باء مدل بر او است

همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود و تکثر بهم میرساند الی ما لا نهاییه همین قسم ارواح کینونیات بآن متکون میگردد و متکثر و هر گاه ذکر اولوالافتده شود مراد ادلاء بر کلمه ﴿لا اله الا الله﴾ بوده و هست



ORIGINAL



AUDIO

و هر گاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادلاء بر رسول الله - صلی الله علیه و آله - بوده و هست و هر گاه ذکر اولوالانفس شود مراد ادله بر ائمه هدی - علیهم السلام - بوده و هست و هر گاه ذکر اولوالاجساد شود مراد ادلاء بر ابواب - علیهم السلام - بوده و هست زیرا که کل اسماء و صفات تکثر همین واحد اول است

نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگر چه الی ما لا نهاییه شود و در تکثر مظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور اقوی از واحد اول باشد ولی باو متحقق شده و کل راجع باو میگردد چنانچه از او نشر نموده نه این است که کل حروف بیان آن حروف شود بلکه هر حرفی در حد خود مستنبی از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بدء

اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الا آنکه پوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور "من یتظهره الله" را عود مینماید بسوی او بآنچه متمص میشود قیص عرفان باو را که آیات بدئی از او بوده و راجع باو میشود اینست که کلشیء در حد خود از نقطه منوجد بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد

بل کل را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیه افتده در او منوجد میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان بآنچه در او است از قابلیت او حتی آنکه اگر نعوذ بالله نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محبویه خود تعکس بر میدارد و از این جهت است قول فاء ﴿انا ربکم الاعلی﴾ در مقابل قول میم عن الله عز و جل

این است که مشتبہ می گردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کجا می مشاهده مینمایند و همیشه ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمینماید اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المهتدون

چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهده این نوع تعکس را مینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر اون

فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لتتقن ان یا اولی الشموس المنعکسه کلکم اجمعون.

